

## الہمی

الہمی سینہ امی دہ آتش افروز  
در آن سینہ دلی وان دل بہ سوز  
بر آن دل را کہ سوزی نیست دل نیست  
دل افسردہ غیر از آب و گل نیست  
دلہم پر شعلہ کردان سینہ پر دود  
ز بانم کن بہ کفتن آتش آلود  
کرامت کن درونی در دہ پرورد  
دلی در دہ درون دہ و برون  
بہ سوز دہ کلامم را روانی  
کز آن گرمی کند آتش کدانی  
دلہم را داغ عشقی بر حسین نہ  
ز بانم را بیانی آتشین دہ  
سخن کز سوز دل تا بے ندارد  
چکد کز آب از آن آبی ندارد  
دلی افسردہ دارم سخت بی نور  
پراغی زو بہ غیاست روشنی دہ  
بدہ کرم دل افسردہ ام را  
بر افروزان چراغ غمردہ ام را  
بہ راہ این امید چہ در پیچ  
مرا لطف تو می باید دگر پیچ

بخش اول

قافیه

## شعر، وزن، قافیه

اکثر صاحب نظران ادبیات، شعر را سخنی موزون و قافیه دار گفته اند و منطقیان نیز گرچه معتقدند که شعر سخنی خیال انگیز است اما وجود وزن و یا وزن و قافیه را برای شعر ضروری دانسته اند، حتی خواجه نصیرالدین طوسی وزن را به دلیل خیال انگیز بودن از فصول ذاتی شعر می شمرد. اصولاً شعر همیشه و نزد همه مردم موزون بوده و تنها در سده اخیر، اشعار بی وزن هم گفته شده است. اشعار بی وزن گرچه خیال انگیز باشند اما شور و افسون اشعار موزون را ندارند.

غرض از خیال انگیز بودن شعر چیست؟ اگر بگویید «خورشید طلوع کرد» تنها خبر از طلوع خورشید داده اید اما اگر بگویید «گل خورشید شکفت» علاوه بر دادن خبر، سخن شما خیال انگیز و موزون و زیباست. چرا خیال انگیز است؟ چون شما پیوند نهانی زیبایی میان خورشید و گل را یافته و خورشید را به گل تشبیه کرده اید. این سخن شما موزون نیز هست زیرا بخش (هجای) های آن با نظمی کنار هم نشستند و اگر می گفتید «گل خورشید شکفته شد» این سخن تنها خیال انگیز بود اما از نعمت وزن بهره ای نداشت.

وزن به شعر، زیبایی سحرانگیزی می بخشد و آن را شورانگیزی می سازد. اگر وزن شعری را برهم بزنیم خواهیم دید که تا چه میزان از زیبایی و تأثیر آن در نفوس کاسته می شود. مثلاً شعر:

دانه چو طفلی است در آغوش خاک      روز و شب این طفل به نشو و نماست

اگر به صورت بی وزن درآید در می یابیم که چه قدر زیبایی و شورانگیزی اش را از دست داده است:

دانه چو طفلی در آغوش خاک است      این طفل روز و شب به نشو و نماست

پس وجود وزن برای شعر لازم بلکه از فصول ذاتی آن است، از این رو آشنایی با وزن شعر برای همه خوب است و کسانی که با شعر و شاعری سر و کار دارند، به ویژه با شعر فارسی، باید شناختی در



وزن و قواعد آن داشته باشند، زیرا اوزان شعر فارسی از نظر خوش آهنگی و زیبایی و کثرت و تنوع و نظم در جهان بی نظیر است.

\*\*\*

قافیه نیز به زیبایی و خوش آهنگی شعر می افزاید و گوش را نوازش می دهد و شادی آورست؛ مثلاً، اگر قافیه این بیت :

فتنه ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر قامت است آن یا قیامت، عنبر است آن یا عبیر  
را برهم بزیم، به این صورت در می آید :  
فتنه ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر قامت است آن یا قیامت، عنبر است آن یا که مشک  
که زیبایی و خوش آهنگی او را ندارد.

در این کتاب ابتدا درباره قافیه شعر فارسی سخن می گوئیم و سپس به وزن شعر فارسی می پردازیم، اما نخست آشنایی با چند اصطلاح ضرورت دارد :

**حرف :** شاعر با واژه به سرودن شعر و آفرینش زیبایی می پردازد. واژه خود از واحدهای کوچک تری به نام حرف درست می شود. بنابراین برای شناختن قافیه و وزن شعر ناچار از «حرف» باید شروع کرد. لازم است بدانیم که در قافیه و وزن شعر صورت ملفوظ حرف ( :واج، همان که در آموزش فارسی ابتدایی به آن «صدا» می گویند) مورد نظر است نه شکل مکتوب<sup>۱</sup>؛ مثلاً واژه «خواهر» به صورت «خاهر» تلفظ می شود و پنج حرف (=واج) دارد. (خ، ا، ه، ـ، ر) و واژه «نامه» به صورت «نام» تلفظ می شود و چهار حرف دارد (ن، ا، م، ـ)<sup>۲</sup>.

## مصوت و صامت

حرف ملفوظ بر دو گونه است : مصوت و صامت.

**مصوت :** زبان فارسی دارای سه مصوت کوتاه و سه مصوت بلند است.<sup>۳</sup> مصوت های کوتاه (=حرکات عبارت اند از : ـِ ـَ ـُ مثلاً در کلمات «سَر»، «دِل»، «پُل»، حرکات حرف هستند اما در خط فارسی به صورت اعراب رو یا زیر حرف قرار می گیرند و بعد از آن تلفظ می شوند ، مثلاً در کلمه «دِل»

۱- در قافیه چنان که خواهیم گفت صورت مکتوب نیز اهمیت دارد.

۲- بعداً در مبحث عروض خواهیم دید که مصوت های بلند به اندازه دو حرف امتداد دارند.

۳- در فارسی امروز مصوت مرکب وجود ندارد. رک «چند نکته درباره واکهای زبان فارسی»، مجموعه خطابه های نخستین کنگره

تحقیقات ایرانی، ۱۳۵۰ (نوشته دکتر هرمز میلانیان).



که به صورت «دِـل» به تلفظ در می آید. مصوّت‌های بلند عبارت است از «و»، «ا»، «ی» مثلاً در آخر واژه‌های «کو»، «پا»، «سی».<sup>۱</sup>

صامت: زبان فارسی دارای ۲۳ صامت است:

ء (=ع)، ب، پ، ت (=ط)، ج، چ، خ، د، ر، ز (=ذ، ظ، ض)، ژ، س (=ث، ص)، ش، غ  
(=ق) ۲، ف، ک، گ، ل، م، ن، و (در اوّل کلمه «وَجَد»)، هـ (=ح)، ی (در اوّل کلمه یاد).

## قافیه شعر فارسی

به نام خداوند **جان** آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

بیت فوق قافیه دار است. واژه آفرین در آخر دو مصرع ردیف نام دارد و **جان** و **زبان**، واژه‌های قافیه و «ان» حروف قافیه.

ردیف: بعضی اشعار ردیف دارند. ردیف کلمه یا کلماتی است که بعد از واژه‌های قافیه، عیناً (از نظر لفظ و معنی) تکرار می‌شود.

واژه‌های قافیه: واژه‌هایی است که حرف یا حروف قافیه در آخر آن‌ها مشترک باشد.<sup>۲</sup>  
قافیه یا حروف قافیه: حرف یا حروف مشترک برای قافیه‌سازی لازم است. این حرف یا حروف چنان که گفتیم در آخر واژه‌های قافیه می‌آید. در این شعر:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست  
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

«ازوست» ردیف است و خرّم و عالم واژه‌های قافیه و م حروف قافیه.

در شعر زیر ردیف وجود ندارد. تماشا و صحرا واژه‌های قافیه هستند و «ا» حرف قافیه.

شد موسم سبزه و تماشا  
برخیز و بیا به سوی صحرا

۱- علامت «و» در خط فارسی نماینده سه حرف ملفوظ است. مثلاً در واژه‌های «تو»، «سود»، «وجد». به علاوه در کلمه مثل «تُو» نماینده دو حرف ملفوظ است. علامت «ی» نیز نماینده دو حرف ملفوظ متفاوت است در واژه‌های «سی» و «وی».

۲- چنان که ملاحظه می‌شود بعضی از صامت‌های فارسی در خط دارای چند علامت هستند.

۳- در بعضی از اشعار، گاه واژه‌های ردیف از نظر معنا با هم تفاوت دارند ولی این تفاوت معنایی جنبه مجازی دارد و برای خواننده

یا شنونده چندان محسوس نیست؛ مانند:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد  
وانچه خود داشت ز بیگانه تمّأ می‌کرد...

گفتم: «این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟»  
گفت: «آن روز که این گنبد مینا می‌کرد.»

می‌کرد در بیت دوّم، در معنای می‌ساخت، به کار رفته است.



## قواعد قافیه (الف)

حداقل حروف مشترک لازم برای قافیه تابع دو قاعده است :

قاعده ۱ : هر یک از مصوّت‌های /،/،/و/ به تنهایی اساس قافیه قرار می‌گیرند<sup>۱</sup>.

مثلاً در شعر زیر واژه‌های **ما** و **تمنا** هم قافیه هستند و حرف مشترک قافیه تنها مصوّت /ا/ است :  
سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد  
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

در بیت زیر :

ای چشم تو دل فریب و جادو      در چشم تو خیره چشم آهو

مصوّت /و/ حرف قافیه است.

قاعده ۲ : هر مصوّت با یک یا دو صامت بعدش قافیه قرار می‌گیرد : مصوّت + صامت

(+صامت).

کی شعر ترا انگیزد خاطر که **حزین** باشد؟      یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

در این شعر **ین** (مصوّت + صامت) حروف قافیه است، و در شعر زیر :

مزرع سبزه فلک دیدم و داس مه **نو**      یادم از کشته خویش آمد و هنگام **درُو**

**و** (مصوّت + صامت) حرف قافیه است.

و در شعر زیر :

کسی دانه نیک مردی **نکاشت**      کز و خرمن کام دل بر **نداشت**

**اشت** (مصوّت + صامت + صامت) حروف قافیه است و در این شعر **ست** :

نکو نام و صاحب دل و حق **پرست**      خط عارضش خوش تر از خط **دست**

---

۱- مصوّت ی معمولاً به تنهایی حرف قافیه قرار نمی‌گیرد. مثلاً واژه بازی با معنی، قافیه نمی‌شود؛ اما بعضی از شاعران به ندرت ی

را تنها حرف قافیه قرار داده‌اند :

گاه توبه کردن آمد از مدایح و ز هجی      کز هجی بینم زیان و از مدایح سود، نی

(منوچهری)

مصوّت کوتاه ی (=ه/ه) نیز گاهی به ندرت اساس قافیه قرار گرفته است، به ویژه هرگاه قافیه شعر، الحاقی داشته باشد.

هرکجا ذکر او بود تو که ای      جمله تسلیم کن بدو تو چه ای



## خودآزمایی



- ۱- در کدام مورد «و»، «ی» صامت به شمار می‌آید؟  
آهو، وقت، بود، کوه، نیست، فارسی، یاد، ناورد
- ۲- صامت‌ها و مصوّت‌های زبان فارسی چند تا است؟
- ۳- هر یک از کلمات زیر چند واج دارد؟  
خواستن، ژنده، سلسله، محو



## قواعد قافیه (ب)

در درس نخست کلیاتی درباره شعر و قافیه آن خواندیم و دیدیم که قافیه شعر فارسی تابع دو قاعده است. این دو قاعده کلی استثنایی دارند که آن‌ها را می‌توان در هفت مورد به شرح زیر، طبقه‌بندی کرد:

**تبصره ۱:** به آخر واژه‌های قافیه ممکن است یک یا چند حرف الحاق شود. حرف یا حروف الحاقی نیز جزء حروف مشترک قافیه‌اند و رعایت آن‌ها لازم است؛ مثلاً، در شعر زیر به آخر **بهار** و **یار**، «ان» الحاق شده است:

بگذار تا بگیریم چون ابر در **بهاران**      کز سنگ ناله خیزد روز وداع **یاران**

**ار + ان**، حروف قافیه است: **ار** حروف اصلی (طبق قاعده ۲) و **ان** حروف الحاقی.  
در شعر زیر:

ای پادشه خوبان داد از غم **تنهایی**      دل بی تو به جان آمد وقت است که باز **آیی**

**ا + یی** حرف قافیه است: **ا** حرف اصلی (طبق قاعده ۱) و **یی** حروف الحاقی.  
حروف الحاقی عبارت است از:

شناسه‌ها، ضمائر متصل، پسوندها، مخفف صیغه‌های زمان حال بودن (م، ی، یم، ید، ند) و «ی» آخر بعضی از واژه‌های مختوم به **ا** و **و** مثلاً در واژه‌های «خدای»، «جای»، «موی»، «بوی».  
تذکر: برای مشخص کردن قافیه هر شعر، ابتدا **ردیف** را مشخص می‌کنیم و بعد **حروف الحاقی** و سپس **حروف اصلی** را، قدماً آخرین حرف اصلی کلمه را «زوی» می‌نامیدند.

**تبصره ۲:** بعضی از واژه‌ها به مصوت **هـ** (هـ بیان حرکت) یا مصوت **ی** ختم می‌شوند. مانند: جامه (=جام)، پرده (=پرد)، بازی، سی. این **ی** و **ی** گرچه جزء کلمه قافیه یعنی حروف اصلی هستند، اما از نظر قافیه، الحاقی به شمار می‌آیند:

کسان شهد نوشند و مرغ و **بر** (=بره)      مرا روی نان می‌نبیند **تر** (=تره)





رِ، حروف قافیه است: ر، اصلی (طبق قاعدهٔ ۲) و ِ در حکم الحاقی.  
یکی مشکلی برد پیش علی مگر مشککش را کند منجلی

لی حروف قافیه است: ل، اصلی (طبق قاعدهٔ ۲) و ی در حکم الحاقی<sup>۱</sup>.

تبصرهٔ ۳: رعایت قواعد دوگانهٔ قافیه الزامی است. فقط یک استثنا دارد: اگر در قاعدهٔ ۲ یعنی مصوّت + صامت (+صامت)، مصوّت کوتاه باشد و قافیه، حروف الحاقی داشته باشد، این مصوّت کوتاه می تواند متفاوت باشد؛ مثلاً کُشت (قتل کرد)، با گشت (گردید) قافیه نمی شود؛ زیرا مصوّت اولی ضمه و مصوّت دومی فتحه است. ولی اگر به آخر این دو کلمه حرف یا حروفی؛ مثلاً ِ (هد بیان حرکت) الحاق شود، این دو کلمه قافیه می شوند:

سراسر همه دشت پر کُشته بود زمین چون گل ارغوان گشته بود

همین طور منظر با تصوّر قافیه نمی شود ولی در صورت افزوده شدن حرف الحاقی مثلاً، ی قافیه شدن آن ها اشکال ندارد:

آمدت که بنگرم باز نظر به خود کنم سیر نمی شود نظر بس که لطیف منظری  
گفتم اگر نبینمت مهر فرامشم شود می روی و مقابلی، غایب و در تصوّری

(سعدی)

واژه بنده (=بند) نیز با ژنده (=ژند) قافیه می شود؛ چون کسرهٔ آخر در حکم الحاقی است.  
تبصرهٔ ۴: پسوند و پیشوند گرچه واژه نیستند اما گاهی در قافیهٔ شعر در حکم واژه قافیه قرار گرفته اند:

چنان صورتش بسته تمالگر که صورت نبندد از آن خوب تر

«گر» و «تر» پسوند هستند و باید الحاقی به حساب آیند، اما خود، واژه قافیه قرار گرفته اند.

همچنین در شعر:

گرفتم که خود هستی از عیب پاک تعنت<sup>۲</sup> مکن بر من عیبناک

ناک پسوند است، اما واژه قافیه قرار گرفته و با کلمهٔ «پاک» قافیه شده است. در شعر زیر:

دلم جز مهر مه رویان طریقی بر نمی گیرد زهر در می دهم پندش ولیکن در نمی گیرد

۱- توجه شود که ی در واژه های علی و منجلی اصلی است اما از نظر قواعد قافیه، شاعران فارسی زبان، آن را در حکم الحاقی

منظور کرده اند، گویی اصل کلمات عل و منجل بوده است.

۲- تعنت: سرزنش



«بر» و «در» پیشوند هستند اما واژه قافیه قرار گرفته اند.

در صورتی پسوند یا پیشوند واژه قافیه محسوب می شود که تکرار نشود؛ مثلاً در این بیت

مولوی :

نک بهاران شد، صلا ای لولیان بانگ نای و سبزه و آب روان

که گرچه حروف مشترک تنها حروف الحاقی «ان» است اما پسوند «ان» در واژه «لولیان»

نشانه جمع است و در واژه «روان» نشانه صفت حالیه و قافیه درست است ولی در این بیت

دقیقی :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند سپید روز به پاکی رخان تو ماند

«ان» در هر دو واژه «زلفکان» و «رخان» نشانه جمع است و چون تکرار شده لذا قافیه درست

نیست.

تبصره ۵: اگر قبل از حروف قافیه (در قاعده ۱ و ۲) حرف یا حروف دیگری مشترک باشد،

آن‌ها جزء حروف قافیه نیستند و رعایت آن‌ها لازم نیست. مثلاً در شعر:

به خردی بخورد از بزرگان قفا خدا دادش اندر بزرگی صفا

ف، حروف مشترک است اما فقط مصوت // حرف قافیه است و رعایت حروف مشترک

دیگر ضرورت ندارد. به عبارت دیگر قفا و صفا با واژه‌هایی مثل ما و فضا قافیه می شود. در شعر

زیر:

بشنو این نی چون حکایت می کند وز جدایی‌ها حکایت می کند

«آیت» حروف مشترک است اما فقط ت حروف قافیه است و رعایت حروف مشترک اضافی

یعنی «ای» ضرورت ندارد. به عبارت دیگر حکایت و شکایت با واژه‌هایی مثل نعمت و فرصت هم قافیه

می شود.

تبصره ۶: اگر واژه‌های قافیه لفظاً یکسان ولی در معنا متفاوت باشند، قافیه درست است و

جناس هم دارد:

زهر ناحیت کاروان‌ها روان (=رونده) به دیدار آن صورت بی‌روان (=روح)

تبصره ۷: گاه حروف قافیه در بیش از یک واژه قرار می گیرد:

چراغ روی تو را شمع گشت پروانه مرا ز خال تو با حال خویش پروا، نه

در مصراع دوم، پروا+نه (پروا نیست) با پروانه قافیه شده که حروف قافیه در آن +نه است.



## قافیه میانی، درونی و ذوقافیتین

بعضی از شاعران برای غنی تر کردن موسیقی شعر، گاه در پایان نیم مصرع نیز قافیه می آورند:  
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن      من خود به چشم خویش تن دیدم که جانم می رود

(سعدی)

گاهی قافیه در درون مصرع است یعنی تنها در پایان مصرع یا نیم مصرع نیست؛ مانند این شعر

مولوی:

یار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا      یار تویی، غار تویی، خواجه نگه دار مرا  
روح تویی، نوح تویی، فاتح و مفتوح تویی      سینه مشروح تویی، بر در اسرار مرا  
گاهی شعر دارای دو قافیه پایانی (ذوقافیتین) است که قافیه اصلی در واژه های آخر  
مصرع هاست:

گزید از غنیمت ظرایف بسی      کز آن سان نبیند ظرایف کسی

## قافیه خطی

قافیه بر مبنای زبان؛ یعنی صورت ملفوظ شناخته می شود. اما اگر همین زبان دارای شکل  
مکتوب شد یکسانی خطی نیز باید رعایت شود؛ به عبارت دیگر در این صورت قافیه هم، جنبه سمعی  
دارد و هم، بصری. مثلاً در این شعر سعدی:

پیوند روح می کند این باد مشک بیز      هنگام نوبت سحر است ای ندیم خیز

از نظر صورت ملفوظ واژه های حُضیض، لذیذ، غلیظ با مشک بیز و خیز هم قافیه هستند. اما  
چون شکل خطی آن ها از نظر دیداری متفاوت است<sup>۱</sup>، قافیه کردن آن ها درست نیست<sup>۲</sup>.

## عیوب قافیه

در شعر فارسی رعایت قواعد و ضوابط قافیه - که قبلاً گفتیم - الزامی است و هر چه خلاف

۱- رجوع شود به مقاله «نام نگاشت و زیبا آفرینی با خط»، ص ۱۸

۲- در قاعده ۲ قافیه، مصوت + صامت (+صامت)، به ندرت دیده شده که یکسانی خطی را در صامت اول رعایت نکرده اند، مانند:

خداوند امر و خداوند نهی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی



آن‌ها باشد غلط است. مثل قافیه کردن پُر با تَر، فردوسی با طوسی، احتیاط با اعتماد و غیره. تکرار واژه‌های قافیه را نیز علمای بلاغت عیب فاحش می‌شمرند مگر این که ابیات شعر از بیست و سی درگذرد یا قصیده دو مطلع داشته باشد<sup>۱</sup>. اما شاعران گاه در اشعار کمتر از بیست و سی نیز واژه‌های قافیه را تکرار کرده‌اند<sup>۲</sup>. به علاوه تکرار واژه قافیه مصرع اول را در غزل عیب ندانسته‌اند، حتی آوردن آن را در مصرع چهارم صنعت (ردّ القافیه) به حساب آورده‌اند.

## تکرار واژه‌های غیر ساده قافیه

تکرار واژه‌های غیر ساده (=مشتق، مرکب و مشتق مرکب)، در صورتی که اجزای سازنده آن‌ها چندان آشکار نباشد یا میان معنای دو جزء فرقی بتوان نهاد، رواست؛ مثلاً، رنجور و مزدور، پاسبان و مهربان یا آب و گلاب، شاخسار و کوهسار، آبدار و پایدار.

علامت ماضی (ید) چون چندان شناخته نیست واژه‌هایی مانند ورزید، پرستید، رنجید، گردانید، بوسید و غیره قافیه می‌شوند و حال آن که در همه آن‌ها ید (علامت ماضی) مشترک است:

ای سرد و گرم دهر کشیده      شیرین و تلخ دهر چشیده

(مسعود سعد)

علامت گذرا ساز «اند» یا «انید» نیز تکراری می‌آید، مثلاً در این شعر سعدی:

آن سرو که گویند به بالای تو ماند      هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند

با واژه‌های می‌گذرانند، گسلاند، برسانند و برهاند قافیه شده است. حال آن که اگر حروف الحاقی (اند) را حذف کنیم، این مصرع‌ها بی‌قافیه‌اند. اگر اجزای کلمات کاملاً شناخته باشد، تکرار قافیه روا نیست؛ مثل قافیه ساختن خوب‌تر با بدتر، یا مثل قافیه این شعر دقیقی:

شَبِ سیاه بدان زلفکان تو ماند      سپید روز به پاکی رخان تو ماند ...

۱- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۲۸۷

۲- مثلاً حافظ در غزل:

زهر در می‌دهم بندش ولیکن در نمی‌گیرد

دلم جز مهر مه رویان طریقی بر نمی‌گیرد

سه واژه قافیه (دیگر، ساغر، خوش‌تر) را تکرار کرده است.



## قافیه در شعر نو

شاعران نوپرداز برای قافیه اهمیّت زیاد قائل اند؛ مثلاً، نیما یوشیج درباره قافیه می نویسد که: «اگر قافیه نباشد چه خواهد بود؟ حباب تو خالی؛ شعر بی قافیه، مثل آدم بی استخوان است. هنر شاعری در قافیه سازی است...»<sup>۱</sup>

اما ضوابط قافیه در شعر نو، نضج درستی نگرفته است و آنچه در این مورد گفته شده است، بیشتر جنبه ذوقی دارد.<sup>۲</sup> نیما در مورد ضابطه قافیه در شعر می گوید: «قافیه مقید به جمله خود است، همین که مطلب عوض شد و جمله دیگری به روی کار آمد، قافیه به آن نمی خورد.»<sup>۳</sup> به هر حال قافیه شعر نو برخلاف شعر کلاسیک در آخر ابیات نمی آید بلکه بستگی به مطلب دارد. به علاوه الزاماً هر مطلب قافیه دار نیست. از طرفی وقتی که شعر حاوی مطالب پراکنده و وصف های جداگانه است یا جنبه امری و دعایی دارد، قافیه را لازم نمی دانند.<sup>۴</sup>

مثال:

از تهی سرشار  
جو بیار لحظه ها جاری است  
چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ  
دوستان و دشمنان را می شناسم من  
زندگی را دوست می دارم  
مرگ را دشمن  
وای اما با که باید گفت این؟ من دوستی دارم  
که به دشمن باید از او التجا بردن  
جو بیار لحظه ها جاری...

به هر حال در شعر نو قافیه محدودیت های شعر کلاسیک را ندارد و شاعر خود را اسیر قافیه نمی سازد، بلکه معمولاً در هر مطلب دو یا چند مصرع قافیه دار می آید.

۱- نیما یوشیج: حرف های همسایه، تهران، ۱۳۵۱، ص ۷۰

۲- شفیعی کدکنی: موسیقی شعر، ص ۱۹۱

۳- حرف های همسایه.

۴- موسیقی شعر، ص ۱۸۴





۱- در هر یک از ابیات زیر، واژه‌های قافیه و حرف یا حروف قافیه را مشخص کنید و بنویسید که قافیه طبق قاعده «۱» است یا «۲»؟

مثال :

مبادا که روزی شوی زبردست

دل زبردستان نباید شکست

واژه‌های قافیه : شکست، زبردست

حروف قافیه : ست طبق قاعده «۲»

چه شکر گویمت، ای کارساز بنده نواز

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز

یوسه زن بر خاک آن واژی و مشکین کن نفس

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

(حافظ)

تا نریزد بر تو، زهر آن زشت خو

یار بد ما است هین بگریز از او

سقف چون باشد معلق بر هوا

هر یکی دیوار اگر باشد جدا

(مولوی)

ای خفته روزگار دریاب

ما را همه شب نمی‌برد خواب

چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست

(سعدی)

ندانم که نرگس چرا شد دژم

من از ابر بینم همی باد و نم

میاور به جان من و خود گزند

مکن شهریارا دل ما نژند

(فردوسی)

۲- در هر یک از ابیات زیر :

(الف) ردیف را مشخص کنید. (اگر دارد)

(ب) واژه‌ها و حرف یا حروف قافیه را تعیین کنید.

(ج) حرف یا حرف‌های الحاقی را مشخص کنید. (اگر دارد)

(د) حرف یا حروف اصلی قافیه را مشخص کنید.

مثال :

نوشت سلامی و کلامی نفرستاد

دیری است که دلدار پیامی نفرستاد



ردیف : نفرستاد

واژه‌های قافیه : پیامی، کلامی

حروف قافیه : ام + ی

حروف اصلی : ام طبق قاعده «۲»

حرف الحاقی : ی

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟

منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟

(حافظ)

سرشگ هوا بر زمین شد گوا

به نزدیک خورشید فرمان روا

(فردوسی)

کاشکی جز تو کسی داشتمی

یا به تو دست رسی داشتمی

(خاقانی)

مرا پرسى که چونی؟ چونم ای دل

جگر پردرد و دل پر خونم ای دل

(نظامی)

چندان که گفتم غم با طبیبان

درمان نکردند مسکین غریبان

(حافظ)

خاک دل آن روز که می بیختند

شبنمی از عشق بر آن ریختند

(غزالی مشهدی)

زدودیده خون فشانم، ز غمت شب جدایی

چه کنم که هست این ها گل باغ آشنایی

(عراقی)

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

(مولوی)

گر مستمند و بادل غمگینم

خیره مکن ملامت چندینم

(ناصر خسرو)

نشاط جوانی ز پیران مجوی

که آب روان باز ناید به جوی

(سعدی)



ما به روی دوستان از بوستان آسوده ایم

گر بهار آید و گر باد خزان، آسوده ایم  
(سعدی)

آن دل که به زلف یار می بستیمش

هر چند گسست باز پیوستیمش  
و اندرین کار دل خویش به دریا فکنم  
محصول دعا در ره جانانه نهادیم  
(حافظ)

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم

ما درس سحر در ره می خانه نهادیم

۳- با توجه به تبصره‌های ۲ تا ۷، قافیهٔ ابیات زیر را مشخص کنید. اگر قافیهٔ بیتی غلط است یا

عیب دارد، آن را نیز مشخص کنید :

هر آن کس که بردزد رحمت کند

به بازوی خود کاروان می زند  
(سعدی)

کنون با خرد باید انباز گشت

که فردا نمائنده باز گشت  
(سعدی)

چنان در قید مهرت پای بندم

که گویی آهویی سردر کمندم  
(سعدی)

در این زمانه بتی نیست از تو نیکوتر

نه بر تو بر شمنی از رهیت مشفق تر  
(سعدی)

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی

زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی  
بی جهد از آینه نبرد زنگ، صیقلی  
(سعدی)

گر من سخن درشت نگویم تو شنوی

۴- قافیه را در این شعر نو مشخص کنید :

اشکم دمید

گفتم : «نه پای رفتن نه تاب ماندگاری

درد خزهٔ کف جوی این است.» گفت : «آری

اما دوگانه تا کی؟

یا موج وش روان شو یا در کنار من باش»

گفتم : «دلم گرفته ست





مثل سکون ملولم»

۵- در شعر زیر واژه‌های قافیه را پیدا کنید و مشخص نمایید که آیا حروف قافیه طبق قاعدهٔ «۱»

یا «۲» است :

بخوان ای هم سفر با من  
ره تاریک با پاهای من بیکار دارد  
به هر دم زیر پایم راه را با آب آلوده  
به سنگ آکنده و دشوار دارد؛  
به چشم پا ولی من راه خود را می سپارم  
جهان تا جنبشی دارد، رود هر کس به راه خود،  
عقاب پیر هم غرق است و مست اندر نگاه خود  
نباشد هیچ کارِ سخت کان را در نیابد فکر آسان ساز،  
شب از نیمه گذشته‌ست، خروس دهکده برداشته است آواز؛  
چرا دارم ره خود را رها من  
بخوان ای هم سفر با من!  
به رو در روی صبح، این کاروان خسته می خواند :  
کدامین بار کالا سوی منزلگه رسد آخر  
که هشیار است، کی بیدار، کی بیمار؟  
کسی در این شب تاریک پیمایان نمی داند.  
مرا خسته در این ویرانه میسند  
قطار کاروان‌ها دیده‌ام من  
که صبح از رویشان پیغام می برد.  
صداهاى جرس‌های رهاوردان بسی بشنیده‌ام من  
که از نقش امیدی آب می خورد  
نگارانی چه دلکش را به روی اسب‌ها می برد...

(نیما یوشیج)

